

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به موارد استثنای کذب بود.

یکی هم برای موارد اصلاح بود که عرض کردیم روایت دارد، روایت معتبر هم دارد. ما هم داریم اهل سنت هم دارند. اهل سنت در حدیث معتبر در صحیح بخاری و مسلم و اینها دارند که گذشت. دیگر نمی خواهیم تکرار بکنیم.

انما الکلامی که ما اضافه کردیم که مرحوم شیخ ندارد، آیا می شود بعضی از روایات تقیه را حمل بر کذب لاصلاح کرد؟

عرض کردیم این یک مبنایی است صاحب حدائق دارد که تقیه همیشه این نیست که خوف از مخالفین باشد. تقیه گاهی اوقات به خاطر حفظ شیعه است. همین که اختلاف بین شیعه باشد که شیعه حفظ بشود.

مطلبی را که ایشان فرمودند اجمالا بد نیست. ما موردی داریم اما مواردش خیلی محدود است. یک مورد یا دو مورد. اینکه ما بیایم روایات شیعه را آنجایی که اختلاف بین خود روایات شیعه هست، حملش بکنیم بر تقیه به این معنا که مرحوم صاحب حدائق فرمودند بعید است. و اصولا عرض کردیم این که ما بیایم یک ضابطه کلی اینجا الان در تقیه بدهیم که یا خوفی است یا این طوری مثلا قسم اول یا قسم دوم یا هر دو، انصافا خیلی مشکل است. چون مجموعه روایاتی که الان ما در فقه ما دارد که تحمل علی التقیه یا مثلا چون معارض است گیر دارم، چه کار بکنیم، صاحب وسائل هم زیاد دارد، در جایی که اختلاف هست می گوید و هو یحمل علی التقیه.

انصافش این مطلب ثابت نیست. خیلی از این روایات ثابت نیست. متنش ثابت نیست، خود روایت ثابت نیست. و شواهد تاریخی دارد، حساب خاصی دارد. نحوه تلقی اصحاب از تقیه انصافا نحوه درستی نیست. اصولا اصحاب ما بعد از اینکه اطلاع پیدا کردند چون سابق از این بعضی هایشان اصلا نبودند که مثلا فتاوی عامه که طبق عامه بکنند. فتوای مثلا آن یکی فتوای این یکی. آمدند یک روایت را حمل کردند متعارض با تقیه چون با فتوای فلان فقیهشان می خورد، فلان عالمشان می خورد.

این خود مطلب این درست نیست. نحوه فهمیدن تقیه بیشتر بر می گردد به شرایط اجتماعی. بر نمی گردد به فتاوا. مگر فتاوایی که کاملا در جامعه تأثیرگذار بوده و عمل بر او بوده است. همچنان که در روایت عمر بن حنظله آمده حتی می گوید به روایات هم اعتبار نیست، چه برسد به فتوا. اعتماد به همان وضع عمومی و وضع اجتماعی.

و وضع اجتماعی عامه به لحاظ حکومتها باید جداگانه بررسی بشود. به لحاظ فتاوا جداگانه. علی ای حال این راهی که رفته شده برای حل عده ای از تعارض روایات، این را اصولا ما قبول نداریم. روایت باید ظهورش جوری باشد که کاملا واضح باشد که امام (ع) ناظر به جو موجود است، به وضع موجود است و تقیه فرمودند.

این باب را باز کردن هر تعارضی را چون عرض کردم دیگر این همان حرف هایی بود که اهل سنت آوردند. گفتند که بله ائمه (ع) هر چه دلشان می خواست می گفتند، بعد می گفتند آقا این مخالف است، می گفتند تقیه. این حرف های بی اساسی است که گفته شده و متأسفانه توجه نشده بعضی از اعمالی که در کتب اصحاب حمل بر تقیه شده، چیزی شبیه همین است. اینها را ما قبول نکردیم و توضیحاتش جای خودش.

و انصافا قضیه ما متعرض هم نشدیم. انصافا بحث تقیه جداگانه اگر بحث بشود خیلی ضروری و مفید است. نوشتند عده ای کتاب هم نوشتند جزوهای نوشتند، کتابهای مفصل، اما این خیلی کار می خواهد. یعنی انصافا جزو کارهایی است که خیلی امروزه احتیاج به کار دارد.

س: روایت عبیده یا زراره را پس بعموم یده قبول نمی فرمایید

ج: نمی شود قبول کرد. ما یثبه قول الناس در جایی که مثلا چیز باشد، یعنی مثلا بین شیعه چیز دیگری گفته شده. نه اینکه حالا هر چه سنی ها گفتند پس این را ما قبول نکنیم. نماز هم می خوانند نخوانیم، روزه می گیرند نگیریم، نه این که نمی شود قبول کرد.

این هم راجع به، و مراد حدیث هم آن نیست اصلا مراد حدیث آن معنا نیست.

س: تقیه مداراتی را هم قبول نفرمودید؟

ج: چرا تقیه مداراتی اجمالا قابل قبول است.

این راجع به این مطلب. مطلب دیگری که در اینجا هست مرحوم شیخ گفته توریه لازم نیست. عرض کردیم احتیاط کرده، توریه عمده نظرشان اطلاقات است. اطلاقاتی که در باب اصلاح آمده دیگر مثل آن قسم اول نیست که ضرورت توش باشد؛ لذا مطلقا جایز است ولو توریه ممکن باشد.

لکن انصاف قضیه مشکل است. و ممکن است نظر آقایان که قائل به اطلاق هستند چون در روایت دارد که المصلح لیس بکاذب یا لیس بکذب اصلا این کذب نیست. چون کذب نیست لذا توریه شرط نیست. مثل همان مثالی که من عرض کردم. مثل دیوار آدم دیوار روی دیوار خراب بکشد. عرض کنم که این مطلب درست است. این مطلب که مصلح لیس بکذب و لیس بکاذب؛ لکن انما الکلام انسان کی در اصلاح روی می آورد به این کار. بحث سر این است. حالا آن دیوار که خراب است، شما چرا جلوی دیوار خوب می چینید؟ چون خراب است. اما اگر دیوار راهی باشد که خود مثلا دیوار درست باشد، یک گوشه دیوار خراب است، رنگش ریخته رنگش را درست می کنید، شما دیگر دیوار که جلوی شما کشید.

علی ای حال خود رجوع شما در حال اصلاح به کذب، خود این نیاز به یک حالت خاصی دارد. اگر امکان توریه باشد، خیلی راحت انسان بتواند مطلب را توریه بکند و مشکلی نداشته باشد و اصلاح بکند، ظاهرا نوبت به کذب نمی رسد. این اطلاقی هم که مرحوم شیخ فرمودند محل اشکال است. احتیاط را هم که فرمودند بالاتر از احتیاط است. حالا بگوییم احتیاط وجوبی مثلا.

انصافا احتیاطا بلکه لا یبعد عن فتوا به اینکه اگر امکان داشته باشد با توریه اصلاح بکند و منجر به کذب نشود، این هم به اصطلاح این درست است. نه اینکه آن قسمتی که مطلقا بتواند دروغ بگوید. این راجع به...

س: موضوعا خارج بشود آن وقت دیگر آن بحث اصلا پیش نمی آید.

ج: موضوعا خارج است اما خروج وقتی می خواهد پیدا بکند در جایی که به هر حال واقعا و تکوینا که توش کذب هست. چون نیت اصلاح دارد، آن برای ما. بعدش هم ما حرمت کذب ذاتی است به نظر ما. این طور نیست که به عناوین فرق بکند.

به هر حال لا اشکال به اینکه با تمکن با مجموعه روایاتی که در باب کذب است، با تمکن از راه درست، این کار را انجام بدهد. آن المصلح لیس بکاذب، شاید بیشتر نظرش روی این باشد که در حقیقت به خاطر اهمیتی که اصلاح دارد می گوید تو مثلا کاذب نیستی. به این عنوان. و الا اگر ممکن است که بدون کذب اصلاح بکند خب به طریق اولی، یعنی باید همین کار را اول انجام بدهد.

پس بنابراین آن بحثی را هم که فرمودند اطلاق، اطلاقی هم ثابت نیست و لا اقل احتیاط وجوبی اش در این است که بگوییم حداقلش که با تمکن از توریه، توریه بکند. تمکن نشد دیگر کذب.

بحث بعدی که ایشان مسئله بعدی که در حرف کاف مطرح کردند مرحوم شیخ، دیگر حالا نمی خوانم. خیلی هم طولانی است عبارت ایشان بحث کفایت است. که کاهن و کفایت و تکهنه؛ چون تکهنه هم در روایت آمده است.

خب ما روایتی در باب کاهن داریم. در روایت ما منجم داریم، کاهن داریم، ۰۷:۴۵ داریم. اینها تقریباً در آن زمان متقارب بودند. ساحر داریم. عرض کردیم نمی دانم یادم است حالا اجمالاً شاید، تکهن در میان عرب متعارف بوده. اما مسئله سحر و یا مثلاً همین چیزهایی که شبیه مثلاً اخبارات غیبی باشد، این در یهود هم بوده، مخصوصاً سحر. اصولاً در مدینه یهود، طایفه ای از یهود هم سحر می کردند و هم یک نوع علاج را با سحر انجام می دادند. سر اینکه در لغت عرب طب به معنای سحر آمده، یک روایتی هست مال پیغمبر (ص) امطوب، مطبوب، نوشتند یعنی مسحور؛ چون ظاهراً یک مقداری از این اعمال را یهودی های مدینه به جامع یعنی گاهی اوقات به آن سحر گفته می شد، گاهی طب گفته می شد. اما این ظاهراً پیش معروف عرب نبوده. آنچه که پیش عرب متعارف بوده، یکی منجم بوده، یکی به اصطلاح ساحر هم بوده اما چیزی که ظاهراً آنها داشتند، یهود نداشتند همین کاهن بوده است. تکهن و کهانت.

کاهن عبارت از افرای بوده که می رفتند پیش آنها و مشکلاتشان را حل می کردند و به قول خودشان کان له رأیی؛ رأیی به معنای دیده شده، دیده ای. دیده یعنی ادعا می کردند جنی را ما می بینیم، این جن به ما می گوید. آن جن را اصطلاحاً رأیی می گفتند. به وزن انی، رأیی از رأی، رأیی به این معناست؛ کسی را می دیدند که این مثلاً به آنها خبر می داده این حوادث را.

در مورد تکهن و کهانت چند مطلب باید در نظر گرفته بشود. یکی اینکه به اصطلاح منشأ تکهن چه بوده؟ در روایات دارد که خیلی ها از شیاطین می گرفتند و چون شیاطین منع شدند از استراق سمع، لذا حرف های کاهن ها دیگر درست نیست. یک عده ای روایات این را دارند. این را بگذارید ما در آخر بررسی کنیم.

نکته دومی که در باب کاهن هست، خبر از امور استقبالی می داده. مثلاً در آینده این طور می شود. البته غالباً کهنه، لغت هایشان زبان نشان مثل سجع و قافیه بوده. ای ورب الکعبه ۱۰:۰۶ هست در کتب. و متونی که دارند همین سطیح کاهن و آن یکی دیگر، اصلاً کلماتی که دارند کلمات سجع و قافیه است. چون سجع و قافیه است، لذا طبیعتاً خیلی دقیق هم نبوده است. مثلاً من چنین چیزی می بینم، اسب می بینم، اسبها دارند می جنگند، خون می بینم، خونریزی می بینم، اینطوری. یک شعری هم دارد شاه نعمت الله ولی، نعمت بی شمار می بینم، جنگ بسیار می بینم، یک چیزی یک حالت همین قصیده معروفی دارد ایشان. یک حالت شبیه این، یعنی یک حالت استقبال خبر از امور به نحو سجع و قافیه و طبیعت این سجع و قافیه اقتضاء می کرد که خبرها دقیق نباشد. اسبهای سرکش می بینم، خونها فراوان می بینم. همین جور چیزهای اینجوری.

حالا این اسب کش چند تا هستند، چه جوری هستند، سرکشی شان چیست، کی سوارشان است، سوارها کی هستند، در کجا هست، در چه تاریخی است، کلمات مجملی غالبا.

این کتاب نوستراداموس است کیست، آن هم همین طور است. کلماتش مجمل است که قابل انطباق بر عده ای از شواهد است. این طور نیست که صاف باشد. کلمات مجملی را پشت سر هم گفته شده، که حالت روشنی هم ندارد.

این مراد از تکهن این بوده است. حالا آن حکمش را بعد عرض می کنم.

در باب تکهن چند تا نکته هست؛ این که در روایات منع شده چند تا نکته هست. یکی اینکه اینها اخبار از امور آینده یا حتی امور فعلی بدون اسباب ظاهری می دادند. که اصطلاحا ما در اصطلاح خودمان به اینها ظن می گوئیم. علم نبوده است. مثلا فرض کنید آن رأی که می گفته، آن جن من آمده گفته این بچه، بچه تو نیست. حالا به یک نحو تعبیر خاصی که نمی خواهم بگویم. این بچه تو نیست. آن فلانی بچه فلانی هست. ببینید. یا امور مستقبله خبر می دادند، این طور می شود، تو بزرگ می شوی، این طور می شوی، این بزرگ می شود سلطان را می کشد مثلا. سلطان هم آن بچه را می کشت که این اگر بزرگ بشود من را نکشد من باب مثال.

یک نوع امور مستقبله، یک نوع امور ماضیه، لکن هیچ استنادی به جهات مثلا اگر امر عقلی است، به عقل، اگر امر نقلی است به نقل. یک ادعایی که من می بینم یا به قول روایات ما رأیی من الجن؛ جنی به او خبر می دهد. یا حالا فرض کنید خیلی بالا باشد، ملائکه به او خبر می دهند یا شیطان به او خبر می دهد یا در قلبش می گذرد یا خودش یک رؤیت می کند، کشف به قول ماها کشف شیطانی باشد در مقابل کشف رحمانی. یک ادعای مکاشفه ای می کند. حالا بعدها در تعابیر عرفای ما مکاشفه، آنها نه، یک حالت خاصی. این یک بحث.

پس این بحث نحوه اخبار از امور بدون اینکه مستند باشد به امور علمی و امور واقعی. حالا امور استقبالی باشد، امور فعلی باشد، امور ماضی باشد. ببینید دقت بکنید، مثلا آقای خویی آمدند اینجا اشکال می کنند به شیخ انصاری که اگر اخبار از مستقبل بکنیم به امر جزمی این درست نیست. آقای خویی می گوید چه اشکال دارد جزم دارد، یقین دارد، اخبار از امر جزمی. آنوقت ادله شیخ انصاری را نقد می کند. مراجعه کنید دیگر نمی خواهم وارد بشوم.

و شیخ رحمة الله علیه اینجا تمسک به طایفه ای از روایات کرده که آقای خویی جواب داده است.

نکته این نیست که حالا یا روایت یا جواب آقای خویی. نکته این است که اصولا آنچه را که ما از مجموعه آیات مبارکه حالا غیر از روایات در می آوریم، خود ادراکات علمی را هم باید ما تصحیح بکنیم. خوب دقت بکنید. مثلا قال وجدنا آباءنا علی هذا، پدران ما این

کار را می کردند. خب شما می دانید در یک جامعه جاهلی، همین در خود ما دهات غیر دهات، شهرها، مثلاً یک سنتی در عشیره ما این طوری بوده. اینها غالباً به این یقین هم دارند، از یقین هم بالاتر. این خودش یک بحثی است. شاید اینجا مرحوم شیخ دقت نفرمودند. این یکی از راههایی بود چون راههایی بود برای اینکه تصحیح علم بشود. خوب دقت بکنید. اصولاً این باب باز نشود هر کسی بگوید من مکاشفه شد، می بینم، دیدم، خبر داد، جن خبر داد، این راهها اصلاً باید بسته بشود. خود این راه باید بسته بشود.

انا وجدنا آباءنا علی هذا، در آن آیه دارد (اولو کانوا آبائهم لا یعلمون شیء) خب حالا فرض کنید پدرانشان، چه ارزشی دارد؟ آن را که ما از مجموعه آیات و روایات در می آوریم، چون شریعت مقدسه، شریعت خاتم است؛ یکی از خصائص خاتمیت شریعت آن نیازهای مختلف انسان را در جهات مختلف باید برآورده بکند. یکی هم نیازهای علمی و همین که امروز می گویند فلسفه شناخت به اصطلاح. ما باید در این مسئله هم کار بشود. یعنی قرآن آمد در این مسئله کار بکند. (هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین)؛ من رأیی دیدم، مکاشفه دیدم، این چه ارزش علمی دارد؟ یعنی یکی از نکاتی که در خود روایات، به نظر من مرحوم شیخ و اینها چون در ذهنشان این بوده که حجیت ذاتی است ظاهراً این معنا. اصلاً در حقیقت مبارزه با این تفکر است که من دیدم، مکاشفه شد که این طور بشود، من فهمیدم، خب این فهمیدن، علم پیدا کردم. به قول آقای خویی می گوید جازم است. اگر جازم است این حرمت ندارد. خب جازم باشد. ثم ماذا؟ مگر جزم چقدر ارزش دارد؟ جزم و یقین چه ارزش خاصی دارد؟

اصلاً هدف همین بود از انبیاء، هر کسی بگوید که من جازم هستم که خدایی وجود ندارد. بگویم ولش کن دیگر حالا جازم است دیگر. جزم چه ارزشی دارد؟

اصلاً هدف این که آمده می گوید این ادراکات شما باطل است، این سنن شما باطل است. انا وجدنا آباءنا علی هذا، این اصلاً باطل است. من فکر می کنم یکی از عواملی که در مجموعه روایات دقت بکنیم، یکی از عوامل این است که اینها این کهنه مستند علمشان ناقص است. استناد علمی ندارد. و هدف شریعت مقدسه این بوده که ما در مطالب علمی خودمان هم استناد علمی داشته باشیم.

س: در قرآن این موضوع را حجیت علم قرار می دهند در مقابل ظن

ج: مراد از علم در آنجا مستند صحیح است. چرا، قبول داریم، ظن هم مراد هاتوا برهانکم، علم اگر باشد برهان می خواهد. ان کنتم صادقین، یعنی شما به واقع رسیدید.

پس بنابراین این که آقای خویی در اینجا گفتند اولاً ثانیاً، دیگر من متعرض نمی شوم خود آقایان مراجعه کنند. شاید کلمات شیخ هم قاصر بوده، مثلاً ظواهر روایات. اصلاً بحث بالاتر از این است. آن بحث کلی این است که انسان در مستندات علمی اش هم باید راه علمی و درست برود. من مکاشفه شد، دیدم، چنین شد، من نمی دانم جنی آمد به من خبر داد، شیطان به من خبر داد، اصلاً این بحث غلط است. این بحث باید بسته بشود.

یعنی یکی از ادله، روایات را اگر دقت بکنید در باب کاهن، حقیقت کاری که کاهن بود، آن علمش علم باطلی بود. علم نادرستی بود. و هدف این بود که این راه بسته بشود کلاً. فال گیری و جن گیری و نمی دانم احضار جن و احضار شیاطین و تمام این راه ها باید بسته می شد. هدف این بود. این خودش یک هدف مقدسی است. خودش یک هدف است.

پس یک بحث راجع به این است.

س: دلیل چه بود بسته بشود؟

ج: دیگر حالا چون در بحث ظن هم ما متعرض شدیم اگر بخواهیم، مجموعه آیات و روایات، همین روایت خود ساحر را نگاه کنید کاملاً واضح است.

نکته دوم که در اینجا هست غیر از خود جهت علمی، ترتیب آثار است. که آن قطعاً شارع جلوی اش ایستاده است. آن دیگر احتمالاً نیست. مثلاً می آمد می گفت من می بینم که این بچه این نیست، این فلان است. دارد پیش کاهن، گاهی در بچه اختلاف می کردند پیش کاهن می رفتند. می گفت نه، بچه اش است، یا می گفت بچه اش نیست. بچه این مرد نیست. قطعاً با قاعده الولد للفراش قطعاً این راه بسته شده است.

پس یک راه هم این بود که یکی از کارهایی که کهنه، یا مثلاً اختلاف سر یک خانه پیدا می کردند. کاهن می گفت بله من دیدم که الان این خانه مال فلان آقا است. خب این چه ارزشی دارد؟ البینه علی المدعی و یقین؛ پس یک بحث، بحث علمی است. یک بحث، بحث ترتیب آثار است. خوب دقت کردید؟

و در روایات آن زمان سابق بود، شما احوال کهنه را نگاه بکنید عرض کردم، در این کتاب المفصل که تاریخ العرب قبل الاسلام، یک فصلی راجع به کهنات دارد. تا آن جایی هم که من خبر دارم، حالا خبر من خیلی دقیق نیست. در این فرهنگ حتی یهود هم من کاهن ندیدم، مسیحیان به طریق اولی. در فرهنگ مجوس و ایرانی ها ظاهراً از خصائص عرب باشد. تا اینجا می که من فهمیدم، حالت کاهن، نمی خواهم

بگویم، آنها داشتند به حالت تکهن و کھانت نبوده است. مثل منجم بوده، سحر بوده، اما این حالت کاهن به نظرم یک لفظ عربی باشد. حالا در کدام جامعه عربی بیشتر بوده، حالا آن را الان نمی دانم. این از خصائص عرب بوده است.

عرض کردیم مثلاً در عرب خطابه خیلی مهم بود. هر عشیره‌ای برای خودش یک خطیب داشت، جایی می رفتند این خطیبش. اما در ایرانی‌ها ما خطابه نمی بینیم. توی دستگاه مثلاً فرض کنید انوشیروان و دیگران، پادشاهان ساسانی و غیر ساسانی ما مسئله خطابه را نمی بینیم. ایرانی‌ها خطیب نداشتند. رسم نداشتند. حاکم امیر، شاه و اینها داشتند اما خطیب داشته باشند، رسم نبوده است. این ظاهراً بین عرب بوده، روی خطابه خیلی کار می کردند، خیلی برایشان مهم بوده که شخص بتواند مسجع و مقفا و خیلی قشنگ و الفاظ را قشنگ انتخاب بکند، اصطلاحاً خطیب، خطابت. و این که در مجموعه احکام دینی هم عده‌ای اش وارد شده مثل خطبه روز جمعه، این هم ظاهراً احتمالاً روی تأثر به آن محیط و تأکید بر اینکه این کار خوبی است. حالا می خواهد ایرانی باشد، افغانی باشد، پاکستانی، هر جایی باشد اندونزی باشد، این پدیده خطابه به این صورت مورد قبول می شود. در این حدی که موعظه باشد، نصیحت باشد الی آخر شؤونی که در باب خطبه است.

علی ای حال کیف ما کان من در ذهنم الان این است که کھانت از خصائص عرب است. و می رفتند پیش آنها برای اینکه حکم بکند. این که من صدق کاهنا، من عطی کاهنا فقد کفر بما انزل علی محمد (ص)، می گوید راه ما غیر از این است. اصلاً ما این راهها را قبول نداریم. بیاید بگویند جنی به من گفت این بچه اوست؛ بیاید به من جنی بگویند این ملک اوست، این صحبت‌هایی که می شده. این راهها کلاً باطل است.

پس مسأله دوم در باب کھانت این بود که اینها می آمدند ترتیب آثار می دادند که در آن موارد ما اعتبارات قانونی دینی داریم، شرعی داریم. اسلام قانون دارد. حالا کاهن آمد، خب بگویند کاهن. الولد للفراش، ولد ملحق به فراش می شود ولو کاهن گفت من دارم می بینم جنی من این طور گفت، رأیی من این طور گفت این بچه این نیست. خب بگویند، آن که ارزشی ندارد.

پس این یک بحث دوم. بحث اول کھانت بحث علم است. بحث دوم کھانت بحث ترتیب آثار است. بحث سوم کھانت که من فکر می کنم اینها باز با بحث علم خلط شده، بحث آثار استقبالی و ترتیب آثاری است که روی امور استقبالی، اخبار از امور استقبالی، و ترتیب آثاری که روی آن داده می شود. خوب دقت می کنید؟ ترتیب آثاری که روی امر استقبالی داده می شود.

مثلا کاهن آمد گفت من دیدم این ابرها همه متفرق شدند. امسال این زمستان یک ذره ابر نخواهد آمد، یک ذره باران نخواهد آمد. اینها می آیند اعتمادا به قول کاهن فرض کنید مثلا زراعت نکنند، مخصوصا مناطقی که دیم است، زمین نکارند. خب این منافی است با آنچه که در شریعت مقدسه آمده به خاطر تأثیر دعا. ان الدعا یرد القضاء ولو ابرم ابراما؛ که در شریعت مقدسه ولو شما می دانید مشکل هست، ولو شما می دانید، حتی اگر شما یقین دارید که مثلا پیغمبر (ص) اولوا العزم این خبر را داد که شما مثلا خداوند برای شما فقر می بندد، اما دعا کنید تبدیل به غنی می شود. این از این جهت با مفاهیم دینی نمی سازد. روشن شد؟

فقد کفر، چون اینها بر فرض خبر بدهند از امور استقبالی، حالا اولاً خود این جزم به امور استقبالی طبق تصور اول باطل است. اینکه یک. دوم اینکه بشر می آمد روی این خبر آنها ترتیب آثار می داد. گفت گفته امسال باران نیست، خب چرا بکاریم؟ وقتی نیست بیهوده چرا خودمان را خسته بکنیم؟ یا مثلا اینجا هر کسی خانه بسازد خراب می شود؛ یا این آقا مثلا تا آخر عمرش در فقر است. حالا ممکن هم هست واقعا، آن روایت دارد که پیغمبر (ص) فرمود این بعد از دو ساعت فوت می کند. بعد هم برگشت فوت نکرده بود. گفت یا رسول الله (ص) گفتی، فرمود نگاه کنید، هیزم آوردند، در هیزم ماری بود، پیغمبر (ص) فرمودند خب من می دیدم که این مار هست و این، بعد معلوم شد صدقه ای داده، صدقه دفع بلا کرده. مراد از این امور استقبالی هم غیر از مسئله جزم، آن ترتیب آثار بوده است. فقد کفره، یعنی وقتی پیغمبر (ص) بفرمایند الصدقه ترد البلا ولو ابرم ابراما، الدعا یرد القضاء ولو ابرم ابراما، قطعی باشد که این قضا، آن آیه مبارکه هم در سوره یونس دارد، لقوم یونس، که حضرت یونس (ع) فرمود که نه فایده ندارد، این بالاخره این بلا خواهد آمد و بعد رفتند پیش آن عابد گفت گریه کنید، زاهد گفت نماز بخوانید، بلا برطرف شد.

علی ای حال کیف ما کان پس دقت بکنید، پس آن که من خودم به شخصه عرض می کنم. هم کلمات شیخ را کمی اصلاح کردم هم کلمات استاد، سه نکته اساسی ما از روایات کاهن در می آوریم. سه نکته اساسی.

یکی اینکه اصولا این عمل و جزمی که پیدا می کند باطل است، و یکی از اهداف شریعت این است که این علم انسان را هم تصحیح بکند. خوب دقت بکنید. یعنی یکی از اهداف شریعت مقدسه این است که انسان در مسائل علمی روی ظن و گمان و خیال و ترتیب آثار علمی نرود.

حالا گاهی اوقات در زمان ما این طور است. مثلاً یک کسی در غرب یک چیزی احتمالا می داند، در این دنیای ما جزو مسلمات می گیرند. جزو مسلمات. این کارها خب یکی از مشکلاتی که ما داریم همین است دیگر. یک چیزی که یک کسی احتمالی می گوید اینجا جزو قطعیات می آورد. یکی این است اصلاً این بحث به کاهن هم نیست. این بحث کبروی است.

این اعتقاد من است. روایاتی که در باب کاهن است، یا روایاتی که در باب عهد جاهلی است، آیاتی که در باب ظن است، آیاتی که در باب یقین است، آیاتی که به عنوان برهان است، ما انزل الله بها من سلطان انی اذا اسماء سمیتموه، که ما در بحث ظن هم اشاره کردیم نظر به آن ظن، نظریه درجات نیست که من هشتاد درصد است یا نود درصد است. نظریه مستند است، نظریه اساس است. ولو برای من این اعتقاد من صد در صد بشود. لکن وقتی که بر می گردیم بر می گردد به فرض کنید به خبر کاهن. کاهن می گوید من از جنی گرفتم. خب این ارزش ندارد. صد در صد باشد، دویست درصد باشد، چه ارزشی دارد؟

پس یک، تصحیح اعتقادات و ادراکات علمی انسان است. و اصولاً شارع می خواهد بگوید کاهن حرف های، حرف هم یقین هم داشته باشد این اساس ندارد؛ چون اساسش به جن و من و رأیی و مأیی و این حرفهاست، اینها بی اساس هستند. لا ینبغی ۲۵:۵۳

دو: آثار فعلی که بر کلامش بار می کردند. مثل نفی ولد، مثل، بعضی جاها کاهن در حکم قاضی هم بود. می رفتند پیشش می گفت نه آقا من می دانم این مال فلانی است بیخود شما دارید دعوا می کنید. یا بله، قاتل این فلانی است. و می آمدند طبق آن ترتیب اثر می دادند و قصاص می کردند.

این در روایت آمده که این باطل است. این راهی که کهنه می روند باطل است. این راه درست نیست. باب قضاء پیغمبر (ص) قاعده قرار دادند البینه علی المدعی. در باب نسب قاعده قرار دادند الولد للفرش. یکی یکی قواعد خاص خودش را قرار دادند. من صدق کاهنا چون در مقابل در شریعت مطلب آمده. و قد کفر بما انزل علی محمد (ص) سر کفرش است. در مقابل آن که پیغمبر اکرم (ص) راه قرار داده، اینها.

راجع به امور استقبالی هم غیر از آن حالت جزم، این منشأ می شد که در روی امور استقبالی ترتیب اثر بدهند. آن وقت آن حالت ایمان بالله، حالت تسلیم الی الله، حالت دعا، حالت صدقه، یعنی پیغمبر اکرم (ص) می فرماید شما اگر به کاهن، بر فرض کاهن هم راست بگویند. واقعا هم مثل این هواشناسی، بگویند امسال اصلاً ابری نمی آید. اما شما می توانید با توجه به الله این حالت را بردارید.

چون یکی از اهداف اساسی انبیا فتح باب غیب است. شهود را که حالا به هر نحوی می شود رسید. انبیاء آمدند گفتند شما یک غیبی هم دارید. غیر از اینکه کاهن می گوید، غیر از اینکه منجم می گوید، غیر از اینکه مثلاً فرض کنید علم می گوید، غیر از اینکه تمام مطالب هست، یک راه غیبی هم هست که این بشر عادی حتی در روایت دارد که خود پیغمبر (ص) هم فرمودند می میرد، نمرد. ما دون آن علم واقعی الهی کسی به او نمی رسد. و این راه را انبیاء می خواهند باز بکنند.

پس آنچه که منشأ بطلان کهنه و کاهن و کهنات، در مقابل ما انزل علی رسول الله (ص) است، سه تا نکته است. این نظر خود بنده دیگر. متن راجع به دیگر حالش، چون در بحث سحر و تنجیم و اینها زیاد صحبت کردیم دیگر بس است. در کاهن و کهنات بیش از این صحبت نمی کنیم.

یک مسئله اولی بود که حالا چهارم و آن مبدأ علم کهنه. آن مبدأ علم کهنه. البته این هم جزو امور غیبی است. ظواهر آیاتی هم هست، ظواهر روایاتی هم هست. آن حالا فرض کنید ممکن است ما بتوانیم درست این را درک غیبی اش را انجام بدهیم. اما حالا طرحش را می گویم. از بعضی از مجموعه آیات، ظواهر آیات و روایات، معلوم می شود که مثلاً شیاطین حالا شاید در یک مناسبتی اگر پیش آمد، حقیقت شیطان را توضیح بدهیم. شیاطین یا اجنه ای که حالا آن هم باشد. والجن خلقتهم من مارج من نار، که آن وجودش یک وجود خاصی است که حالا من مارج نار به تعبیر قرآن، اینها می توانستند بعضی از حقایق را به آن برسند. و به برکت وجود، در آیات این را ندارد برکت وجود رسول الله (ص)، لکن در روایات دارد. که در لیلۀ ولادت پیغمبر (ص) منع الشیاطین. به خاطر وجود رسول الله (ص) در همین شب میلاد که حوادثی اتفاق افتاد، مسئله کاخ کسری. حالا آنها هم چون یک شأن دیگر دارد که با بحث فقهی نمی سازد، اگر انشا الله خدا توفیق داد. یکی از آثارش این است که شیاطین از آن حد محروم شدند به خاطر وجود رسول الله (ص). این می شود یک امر واقعی است. غیبی است، البته ما ابتدائاً تصورشان بر ما مشکل است. لکن امر واقعی است، امر غیبی هم هست.

اینها محروم شدند و لذا مستند علم کهنه هم خودش مشکل پیدا کرده است. یعنی ممکن بود من باب مثال عرض می کنم هشتاد درصد علم کهنه قبل از رسول الله (ص) سحر باشد؛ یعنی شیاطین اطلاع پیدا کردند. اما بعد از وجود رسول الله (ص) تقریباً از آن هشتاد تا هفتاد درصدش ضایع شد. محدوده علم شیاطین در یک محدوده خاصی در روی کره زمین، فرض کنید همین حدود جو و یک محدوده خاصی است. آن محدوده واسعی که اول بود، به برکت وجود رسول الله (ص) آن ممنوع شد. به خاطر یک فرض کنید مثلاً چطور می گویند یک انفجار بزرگی در طبیعت انجام می گیرد. به خاطر یک حالت خاصی، به خاطر عظمت وجود رسول الله (ص) و این که این شریعت، شریعت

خاتم است، یکی از کارهایی که شد این شد که شیاطین دیگر از آن محدوده‌ای که اول داشتند؛ فرض کنید می‌توانستند تا آسمان هفتم بروند، منحصر شدند به آسمان اول. در این محدوده

یعنی اگر فرض کنید علمشان من باب مثال مدرکشان تا هشتاد درصد حالا شاید از مجموع روایات معلوم می‌شود سی درصد درست بوده. آن سی درصد هم بیست و پنج درصدش به خاطر رسول الله (ص) از بین رفت. ماند یک پنج درصد. آن وقت هم بعد از آن اگر کهنه حرف‌هایی زدند، حرف‌های مفت است. اینها برای اینکه کم نیاورند برای خودشان در آوردند.

در حقیقت همان مختصری هم که سی درصد بود، آن هم به برکت رسول الله (ص)، چون به همین محدوده روی کره زمین یک محدوده خیلی محدودی بتوانند شیاطین اطلاع پیدا بکنند به خاطر عظمت این دین. یعنی به عبارت آخری از مجموعه روایات ما با قطع نظر از اسنادش و از ظاهر بعضی از آیات، این در می‌آید که این شیاطین دیگر آن توسعه وجودی را نداشتند که بتوانند به یک مقامات بالاتر از این غیب نزدیک، حالا اسمش را می‌گذاریم غیب طبیعی به قول بعضی هایشان. از این غیب طبیعی بروند بالاتر. بروند به مراتب بالای غیب. به همان حد غیب طبیعی مثلاً اینجا محدود ماندند. آن هم ناقص و باز هم کهنه همان مقدار ناقص را هم شلغم شورو اش کردند باز بدتر شد. بد اندر بد شد. یعنی از مجموعه روایات یک نکته تحلیلی هم بر این مطلب در می‌آید؛ لکن نکته‌اش چون جنبه غیبی دارد، باید به نحو تسلیم به روایات باشد. ما می‌توانیم الان فقط این را ترسیم بکنیم. اما دلیلش هم وجود روایت بگیریم. حالا قبول یا عدم قبول آن مطلب دیگری است.

این مجموعه اموری که در باب کاهن است. پس ما در باب کاهن کلاً در باب تکهن چهار نکته اصلی داریم؛ یکی، تحلیل علم کهنه که این علم مشکل پیدا کرد. یکی، مسئله اینکه چرا علی‌تقدیر این حالا این علمی که مال کهنه باشد، چرا مشکل دارد. سه تا مشکل به نظر ما دارد که دیگر احتیاج به شرح ندارد.

دیگر چون مرحوم شیخ یک مقدار عبارت و عبارت نهاییه ابن اثیر را و معنای کاهن چیست، دیگر اینها را آقایان مراجعه کنند. و این جور مفاهیم عرفی مثل تجسیم، مثل ساحر، مثل کاهن، اینها گاهگاهی اصلاً در خود عرف یک حد واضحی ندارد. مضافاً که سلیقه‌ها مختلف است. یک آقای را مثلاً یک عده می‌گویند این ساحر است، یک عده می‌گویند نه آقا این زهد یا حالا مثلاً همیشه یک اختلاف هست. یک مشکلی که دارد که آقایان آمدند اینجا یک کسی یک جور معنا کرده یک کسی یک جور، این به خاطر اینکه خود عرف یک استقرار ندارد. وقتی عرف مستقر نیست، این تعریف‌ها دقیق نیستند. از مثل سعدان ۴: ۳۳ هم ضعیف‌تر هستند. اصلاً نمی‌تواند واضح باشد. مخصوصاً

.....
که این مشکل داریم که مثلاً یکی می‌گوید این سحراست، یکی می‌گوید نه آقا این سحر نیست، این آقا جزو اولیاء الله است. هست دیگر این مشکلات برقرار است. وارد شدن در این بحث خیلی روشن نیست که منتج باشد.

اجمالاً طایفه‌ای در میان عرب به نام کاهن بودند که شواهد ما نشان می‌دهد در مسیحی‌ها نبودند. در یهودی‌های مدینه هم نبودند. در مجوس و ایرانی‌ها هم ما کاهن به این معنا نداریم. مگر حالا لابلای متون قدیمی چیزی باشد. ساحر داریم منجم داریم ساحر داریم، اما کاهن به این معنا ندیدم تا حالا داشته باشیم.

س: استاد خب اگر مفهومش روشن نشود بعد ما احکامش را چه جوری بار کنیم؟

ج: خب همین حرفهایی که می‌زند روشن شد دیگر. از کجا تو این حرف را می‌زنی؟ می‌گوید مثلاً من دیدم. خب این جزو کهنه است. کار، کار کهنه است.

س: حالا اگر گفت مکاشفه است و ادعایش

ج: خب اگر گفت مکاشفه هم همین طور فرق نمی‌کند. قبول نمی‌شود.

س: آنها که اخبار حضرت موسی (ع) را دادند اینها کاهن نبودند؟

ج: اخبار؟

س: آمدن و تولد حضرت موسی (ع)

ج: از خود پیغمبر (ص) هم چرا گفتند. عرض کردیم معلوم می‌شود اجمالاً توش خب حالا بعضی‌ها هستند درس هم نخواندند، یک حالت معنوی دارد بعضی امور را می‌بیند. اجمالاً رد نیست، هست این. اما اینکه بخواهیم ما این را یک مبنای علمی قرار بدهیم نمی‌شود. بعد ایشان متعرض مسئله بیستم شدند. در مسئله نوزده دیگر همین مقدار بس است. زیادی اش خسته کننده است.

اللهو حرام

بحث لهو را مطرح کردند. و دیگر فکر می‌کنم از بس که ما توضیح دادیم تاریخ مسئله دیگر؛ چون مرحوم شیخ یا دیگران نتوانستند در کلام قمی‌ها این مطلب را پیدا بکنند بیشتر رفتند روی مطالب بعدی.

.....
علی ما یظهر من المبسوط؛ دیگر من یک مقداری عبارات ایشان را می خوانم. و در ضمنش هم بعضی از مناقشات. خیلی معطلتان نمی کنیم می رویم مطالب بعدی انشاء الله.

اللهو حرام علی ما یظهر من المبسوط؛ عرض کردم مبسوط کتاب تفریعی مرحوم شیخ طوسی است و متأثر به اصل کتاب از اهل سنت. یک نوع اجتهاد توش هست. مثل البته کتاب نهایی هم نیست. و روشن هم نیست. با تمام این حرف ها باز هم این مطلبی که ایشان گفته از عبارات شیخ در می آید که لهو حرام است، این هم روشن نیست.

بله، بعد عرض می کنم.

سرائر هم عرض خواهیم کرد. معتبر و اینها دیگر همه بعد است. دقت می کنید. سرائر که اصلاً دنبال اخبار نیست. معتبر محقق و قواعد علامه و ذکری شهید اول و جعفریه، از مرحوم محقق کرکی و غیرها.

آن وقت ایشان می گوید علی ما یظهر چرا؟ حیث عللوا لزوم الاتمام فی سفر الصيد بکونه محرماً من حیث اللهو. مثلاً در سفری که صید می رود چون حرام است به خاطر اینکه لهوی است لذا نمازش را باید تمام بخواند. البته آقای خویی هم اشکال کرده است. اشکال کاملاً وارد است. شاید مرحوم شیخ بعد هم اشکال می کند. انصافاً این مطلب روشن نمی شود. این چون ببینید دقت کنید انشاء الله من بعد توضیح می دهم چون ایشان می گوید. از روایات در نمی آید لهو حرام است. آن بحث دیگری است. از روایات در می آید که اگر شما رفتید صید بکنید حیوانی را بکشید، به قول امروزی چه می گویند؟ قانون حفظ محیط زیست. مثلاً حیواناتی را شکار، اگر رفتید به خاطر زندگی تان، مثلاً غذا می خواهید بخورید و زندگی، خیلی خب مطلوب. اما همین جوری می رود آهو را می کشد. خب چرا می روی آهو را می کشی؟ بحث سر این است. دقت می کنید. صید لهوی درست نیست. این بحث سر لهو نیست. مرحوم شیخ ظاهراً خب... صید لهوی. آن وقت سفر، اگر شما رفتید از شهر قم بیرون بروید اطراف کوه ها صید لهوی بکنید. یک دفعه می خواهید بفروشید که از راه آن زندگی بکنید یا بخورید؛ این خیلی خب. اما یک دفعه نه می رویم فقط برای همین لهو. می رویم بیابان مثلاً حیوانی را می بینیم با تیر می زنیم. کاری هم نداریم ولش می کنیم. این صید، صید درستی نیست. خوب دقت بکنید. مثل همین قوانین امروز که می گویند برای مناطق ممنوعه و اینها. این صید، صید درستی نیست. دقت می کنید؟ این صید مشکل دارد. این صید لهوی به این معنا که شما بفروشید، استفاده نکنید، از آن گوشت حیوان، پوست حیوان استفاده نکنید، همین جوری بروید آنجا بکشید. بزئید آهو را بکشید، بزئید حیوانی را بکشید، حتی گراز مثلاً،

.....
حتی فرض کنید مثلا فیل، فقط بکشید با تیر بزنید بکشید. این صید لهوی درست نیست و اگر شما از شهرتان خارج شدید برای صید لهوی، این سفرتان هم درست نیست. نمازتان را تمام بخواند.

ایشان می گوید حیث عللوا لزوم الاتمام فی سفر الصيد بگونه محرما؛ نه این نیست.

قال فی المبسوط السفر علی اربعة اقسام، ثم قال الرابع سفر المعصیه و عد من امثلتها من طلب الصيد للهو والبطر؛ برای بازی و برای خوشگذرانی و برای لهو و اینها؛ این بحث دیگری است. این نه اینکه هر لهوی باطل باشد. حالا من نشستم اینجا کار لهو می کنم مثلا تسبیح می چرخانم. این نمی خورد به این عنوان.

و نحوه بعینه عبارة السرائر، البته سرائر از عبارات شیخ زیاد گرفته است.

و قال فی المعتبر قال علماؤنا اللاهی بسفره کالمتنزه بصیده بطرا لا یترخص؛ خوب دقت کنید این درست است. یا لا یترخص؛ رخصت در اینجا یک اصطلاحی بود در زبان که شارع مقدس این قصر را یک رخصتی است. این رخصت را به کسی که کار لهو و باطل می کند در صیدش یا کار حرام می کند، نمی دهد. این لا یترخص به این معنا. یعنی یتم الصلاة. لا یترخص کنایه به او رخصت قصر داده نمی شود. آن وقت دلیلنا ان اللهو حرام فالسفر له، ممکن است این لهو حرام، این لهو خاص یعنی صید لهوی. روشن شد؟ همین کاری که امروز دارند می کنند محیط زیست دیگر همین بحث های امروز.

شما اگر می خواهید بروید مثلا در محیط کاری که می کنند اجازه صید می دهند در یک فصل معین، برای استفاده گوشتش یا استفاده پوستش. اما شما همین جوری بروید یک حیوان را در بیابان بزنید. ولو حیوانی مثل کرگدن باشد فرض کنید، مثل فیل باشد، مثل گراز باشد. لهو و بطرا برای خوشگذرانی بروید حیوان را بکشید. هیچ کاری هم به آن نداشته باشد. نه از پوستش و نه از گوشتش از هیچی استفاده نکنند.

پس این که مرحوم شیخ می گوید یظهر این یظهر ایشان درست نیست.

بله، احتمال دارد عبارت اما به نظر من با تأمل قال فی القواعد علامه الخامس من شروط القصر اباحة السفر فلا یرخص العاصی، یرخص یعنی اجازه قصر داده نمی شود. العاصی بسفره کتابع الجائر و المتصيد لهوا؛ اگر گفتیم تصید لهوا حرام است، نه معنایش این که کل لهو حرام. و المتصيد لهوا این است.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه - ۱۳۹۳/۱۰/۲۷

موضوع: خارج فقه

صفحه ۱۶

جلسه: ۴۶

بعد دیگر بله، حالا بقیه اش فردا انشاء الله تعالی.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین